



پاسخ به

«تفسیری در ادوار فقه»

□ محمدابراهیم جناتی

نار جهنم اشد حرا لو كانوا یفقهون» توبه ۸۱/ «و طبع علی قلوبهم فهم لایفقهون» توبه ۸۷/ .
 ۵- کتب فقهی ما بر همان معنایی مبتنی است که نزد اهل تفسیر و اصول و... معروف است، و فقها برای کلمه فقه معنای مستقل دیگری ارائه ندادند، و هر چه هست همان مفهوم مصطلح و مشهور است.

ه- بحث ما پیرامون ادوار مختلف معنای لغوی کلمه فقه نبوده تا بخواهد تمام معانی لغوی آنرا استقصاء کند، و پرواضح است که انتقاد، خواه توضیحی باشد و خواه غیر آن باید در رابطه با مطالبی باشد که هدف نویسنده به آن بستگی دارد. حال آنکه هیچیک از معانی لغوی فقه، چه معنایی که شما ذکر کرده‌اید و چه معنایی که نویسنده آورده است و چه تفسیری که فقیه بزرگوار مرحوم مقداد بن عبدالله سیوری حلی در کتاب نضد القواعد بیان کرده و فقه را عبارت از آشنایی به طریق آخرت دانسته، دخالتی در موضوع بحث ندارد، و ربطی به هدف ما پیدا نمی‌کند.

۲- در باره سخن مستشرقین پیرامون فقه اسلامی و قوانین رومی مناسب است نظر دکتر صبحی محمصانی را که در کتاب «فلسفه قانونگذاری در اسلام» آورده است بازگو کنیم: وی معتقد است که اندیشمندان در باره قوانین دین مقدس اسلام و تأثیر پذیری آن از قوانین رومی

در شماره گذشته کیهان اندیشه «توضیحی انتقادی تفسیری در ادوار فقه» اینجانب به قلم یکی از فضلاء علمیه قم به چاپ رسیده بود. در اینجا لازم است رفع ابهامات آن مقاله پاسخی به انتقادات فاضل داده شود، امید است به اختصار و فشرده‌گی بتوانیم پاسخ بر آییم.

۱- آنچه فاضل محترم در باره معنای لغوی واژه «فقه» فرمودند می‌باید از چند جهت مورد مناقشه قرار

الف- ما همان معنایی را ذکر کرده‌ایم که عرف عرب لیبین و مفسرین و نویسندگان و بیشتر لغت‌شناسان توجه کرده‌اند و آنرا ملاک و معیار بحثها و نه‌های خود قرار داده‌اند.

ب- ما معنای دیگر فقه را نفی نکرده تا ذکر آن معنی به دادن به آن موجب انتقاد شود، و به قول معروف «شیء نفی ماعدا» نمی‌کند.

ج- واژه فقه در شماری از آیات قرآن کریم به همان معنی معروف به کار رفته است، به این چند آیه توجه کنید: «لعل السموات والارض و من فیهن، و ان من شیء الا بحمده و لکن لایفقهون تسبیحهم» اسراء/ ۴۴ «...قل

نظریات مختلفی دارند: برخی از ایشان معتقدند که دین اسلام و فقه آن هرگز تحت تأثیر فقه رومی قرار نگرفته و هیچ نمونه‌ای برای این معنی دیده نشده است، فائز خوری در کتاب «الحقوق الرومانية»، عارف نکدی در رساله «القضاء فی الاسلام» و محمد سلیمان در کتاب «بای شرع نحکم» این نظر را ابراز داشته‌اند.

دسته دیگر نظر معتدلی را ارائه داده و قدری از این تأثیر پذیری را مورد قبول قرار داده‌اند که عبارتند از: محمد حافظ صبری در کتاب «المقارنات و المقابلات»، احمد امین در کتابهای «فجر الاسلام» و «ضحی الاسلام»، عطیه مصطفی در کتاب «القضاء فی الاسلام بوجه عام» و دکتر شفیق شحانه در کتاب «النظریة العامة للالتزام فی الشرع الاسلامی».

برخی دیگر معتقدند که به راستی فقه رومی در قوانین دین مقدس اسلام دارای تأثیر بوده و فقه اسلامی با مایه گرفتن از منابع فقه رومی تدوین شده است، این گروه که همگی از دانشمندان خاورشناس غربی و بیگانه هستند عبارتند از: گلدزیهر در کتاب «گفتگوهای از اسلام»، فون کریمر در «تاریخ فرهنگ شرقی در عهد خلفا»، آسیموس در «قانون مدنی روم» و امیلیو بوسی در بحثهای خود پیرامون «بیزانس و اسلام».

اینها هیچگونه اطلاع و آگاهی از قوانین و فقه اسلامی ندارند و از ابراز این نظریه تنها به مطالعات سطحی در فقه اسلامی بسنده کرده‌اند، حتی برخی از ایشان زحمات مطالعه سطحی فقه اسلام را هم به خود نداده‌اند، مثلاً آسیموس می‌گوید: قانون محمد چیزی جز همان قانون امپراطوری روم شرقی نیست که با احوال و اوضاع سیاسی جهان عرب وفق داده شده است. او اگر بررسی مختصر و کوتاهی هم در دین اسلام کرده بود هرگز چنین سخن واهی و باطلی را نمی‌گفت و چنین ادعای بیجا را بدون دلیل و مدرک بیان نمی‌کرد. و حتی اگر این را بپذیریم که این دو قانون تا اندازه‌ای در برخی از مسائل نظیر «البینة علی المدعی والیمین علی من انکره» یا در احکام بیع و اجاره با هم شباهت و هماهنگی دارند ولی این هرگز دلیل نمی‌شود که اسلام این مسائل را از قوانین رومی اتخاذ کرده باشد، وانگهی حدیث مزبور پیش از فتوحات اسلامی و غلبه اسلام بر کشورهای که در سلطه قانون روم بودند صادر گشته است.

و اینکه فاضل محترم احتمال می‌دهد مراد مستشرقین تأثیر پذیری ناخود آگاه فقه اسلامی از قوانین رومی است بسیار بعید به نظر می‌رسد، و با دقت و مطالعه در سخن آنها بخوبی روشن می‌شود که آنها مدعی چنین امری نیستند.

۳- اما در این مورد که این جنید عمل به ن می‌کرد و در عین حال مرحوم شیخ مفید دنباله آن گرفت، چند نکته حائز اهمیت است:

الف- عمل این جنید به قیاس بطور قطعی و ثابت نیست، و ممکن است این نسبت از سخن بزرگوار مرحوم سید محمد معد در باره کتاب فقه «تهذیب الشیعة فی احکام الشریعة» سرچشمه گرفته و سید معد در تعریف و تمجید از کتاب این جنید می‌گوید: «بعد از آنکه این کتاب در دسترس من قرار گرفت بطور کامل بررسی نمودم و معتقدم که در جهان کتابی بهتر و رساتر و خوش بیان‌تر از آن ندیده‌ام، مؤلف این کتاب اصول و فروع و مسائل فقهی را به گونه‌ای مورد بحث قرار داده و مخالفین را بیان کرده استدلالاتی شیعه و مخالفین را بازگو نموده است.»

محمول است که جمله اخیر در کلام سید معد، انتساب عمل به قیاس، به این جنید شده باشد، ولی دانست که از این راه نمی‌توان چنین امری را به او داد، و استدلال در مقام بحث فقهی و اجتهادی و بیان مخالفین که عمل به قیاس می‌کردند هرگز بیانگر مطلب نیست که او نیز در استنباط و استخراج احکام این مسلک را پیش گرفته و بر طبق آن فتوی داده و کرده است، زیرا مقام بحث و استدلال غیر از مقام عمل است، چه بسا فقیه‌ای در استدلال، مسأله‌ای را می‌کند ولی در مقام عمل به خلاف آن ملتزم می‌شود.

مرحوم خوانساری در ج ۶ ص ۱۴۷ روایات طلبی را از عدل اصول نقل می‌کند که گرچه در تصریح به اسم نشده است ولی می‌تواند احتمال مذکور تأیید کند و آن چنین است:

«از آنجا که نزد شیعه عمل به قیاس در شریعت بود، لذا علما از آن اجتناب کردند، و هرگاه فرد نادرستی در برخی از مسائل به عنوان احتجاج و استدلال بر ما خود- نه به عنوان اعتقاد- به قیاس تمسک می‌جست، از نقل سخن او آنرا انکار کرده و از وی تبری می‌جستند»

بنابراین نمی‌توان قاطعانه معتقد شد که این جنید طبق قیاس عمل می‌کرده است. بلکه، خصوصیتی این جنید داشته و در نزد دیگران به عنوان ویژگی او بوده و در برخی از کتب فقهی نظیر مختلف الشیعه آمده و سرائر مجتهد بزرگ ابن ادریس دیده می‌شود، است که این جنید در مقام استنباط احکام، به ادله عقلی تکیه می‌کرده است، حال آنکه در آن روزگار چنین رایج نبوده و این عمل کاری جسورانه قلمداد گشته است

آنکه در بیان فقه و احکام الهی استفاده از تعبیرات اجتهادی رایج نبوده و تنها ابن جنید بوده که پس از عقیل با کمال شجاعت و نیزومندی، آن تعبیرات را بکار گرفته و البته این نوآوری در آن روزگار امر انجمنی بوده است، و به عقیده بعضی روی همین اساس به کتابهای او در آن زمان مورد استقبال علما قرار

پس بر فرض آنکه ابن جنید اسکافی در برخی از عمل به قیاس کرده است - چنانکه شاگرد بزرگش مفید از او نقل کرده و رسالهای به عنوان نقض بر آرای مته شده و شیخ طوسی هم این مطالب را از او حکایت کرد - ولی با این وصف این امر مانع نمی شود که بگوییم مفید در مسائل اجتهادی و ابحاث فقهی از ابن جنید می کرده است، زیرا همه مسائل ابن جنید که مبتنی بر رأی نبوده تا گفته شود چگونه شیخ مفید از عقیل تبعیت می کرده است، زیرا بسیاری از بحثهای فقهی و فقهی ابوعلی ابن جنید بر اساس کتاب خدا و رسول الله و کلمات امامان (ع) طرح ریزی شده، و اگر در مورد عمل به قیاس صورت گرفته است نباید موجب که از مقام بلند و والای وی کاسته شود، گرچه این باعث شده باشد که کتابهای ابن جنید از بین برود اما به مجرد همین یک مسأله تمام فضائل و کرامات و بزرگی و بی نظیر او به فقه شیعه نادیده گرفته شود، به راستی و به اعتراف همه فقهای شیعه، پایه گذار فقه فقهی بوده است. و اینها نباید سبب شود که ادعای فقهی و پیروی شیخ مفید از او مورد خدشه قرار گیرد، شیخ مفید بحق شاگرد ابن جنید بوده و در مسائل فقهی که مبتنی بر کتاب خدا و سنت بوده از استادش پیروی و تبعیت می کرده است.

همین نوآوری و ابتکار ابن جنید و ابن ابی عقیل بود که شد در کتب فقهی، از آنها تعبیر به قدیمین شود و برخی پنداشتند که چون آن دو بزرگوار، زمان صفری را درک کرده اند به قدیمین شهرت یافتند و نادرست است، زیرا اگر معیار این بود می بایست به علمای معاصر ایشان، چنین صفتی نسبت داده شود و هیچکس چنین وصفی را بر دیگران اطلاق نکرده

ج- آنچه از کلمات فقهای پیشین استفاده می شود این که ابن جنید فقهی صریح الطهجه، روشن فکر و دیش بوده و در اندیشه و افکار خود استقلال داشته و نویسنده گی از توانایی خاصی بهره مند بوده است. مفید نیز به او اظهار علاقه می کرد و همواره به یاد او بویژه در جلسات درسی خود که افرادی نظیر

سید مرتضی و شیخ طوسی نیز در آن حضور داشتند پیوسته از ابن جنید به عظمت و بزرگی یاد می کرد، و بنا به گفته برخی، نسبت به مصنفات و کتابهای او اظهار خوشبینی می نمود. از اینرو شماری از علما نظیر محمد امین استرآبادی، شیخ مفید را عامل مهمی برای نشر افکار ابن جنید می دانند و به همین جهت در برابر او لقب به اعتراض می گشایند. استرآبادی در صفحه ۳۰ کتاب «الفاوائد المدنیة» چنین می گوید:

«نخستین کسانی که از طریقه اصحاب ائمه غفلت ورزیدند و بر فن کلام و اصول فقه مبتنی بر افکار عقلی که در میان عامه رواج داشت اعتماد کردند - بنا بر آنچه من معتقدم - محمد بن احمد بن جنید و حسن بن علی بن ابی عقیل بودند که عمل به قیاس می کردند. و از آنجا که شیخ مفید در میان شاگردان خود نسبت به تصانیف ابن دو اظهار خوشبینی می کرد، طریقه ایشان در میان متأخرین اصحاب ما رواج یافت. این روش همچنان نفع گرفت تا اینکه نوبت به علامه رسید، و او در بیشتر تصانیف خود بسیاری از قواعد اصولی معمول در میان عامه را پذیرفت و بدان ملتزم شد، و سپس شهید اول و دوم نیز از او پیروی کردند...»

مرحوم استرآبادی نظیر همین گفتار را در صفحه ۵۶ کتاب مذکور آورده است.

آری، مؤسس اخباری ها حق دارد که چهره درخشنده و مقام برجسته مجتهد بزرگ جهان شیعه را الکندار سازد و بدون حساب او را مورد نگویش و سرزنش قرار دهد، زیرا او می داند که افکار اجتهادی بلند او چه اثرات سوء و ویرانگری را برای اندیشه های خشک آنها بدنبال دارد. و بر همه واضح است که همین افکار والای اجتهادی که در زمان ابن جنید و ابن ابی عقیل بروز کرد، در زمان مجدد بزرگ مرحوم وحید بهبهانی به بار نشست و بنیاد نظریات و اندیشه های اخباری گری را ویران ساخت.

مرحوم میرزا محمد باقر خوانساری در روضات الجنات می گوید:

بنیانگذار اساس اجتهاد، حسن بن ابی عقیل عمانی معاصر شیخ کلینی بود و پس از او احمد بن جنید اسکافی معاصر شیخ صدوق، و شیخ مفید در محضر هردوی آنها تعلم کرده بود و به آنها حسن ظن داشت و از شیوه آنها پیروی می کرد. این امر از مفید به شاگردانش سرایت کرد و افرادی نظیر سید مرتضی و شیخ طوسی و دیگر معاصران آنها درباره عظمت و بزرگی ایشان مطالبی نوشتند و به طور اجمالی آثار علمی و آراء و اندیشه های جاودانی ایشان را در کتابهای خود ذکر کردند که از جمله می توان از علامه

حلی نام برد. (رجوع شود به روضات الجنات ج ۶ ص ۱۴۶).

و از جمله مرحوم علامه طباطبائی بحرالعلوم (۱۱۵۵-۱۲۱۲ هـ) نویسنده الفوائد الرجالیه، درباره این فقیه بزرگ شیعه، بحث فراوانی دارد وی در قسمتی از کلام خود می گوید:

«او از اعیان طائفه و اعظم فرقه و افاضل قدماء امامیه بود و از نظر علم و فقه و ادب و تصنیف بر همه برتری داشت، و از جهت تحریر از همه بهتر بود و نظرش دقیق تر از دیگران قلمداد می شد. او علاوه بر جوابگویی به پرسشهای مردم حدود پنجاه کتاب در فقه و اصول و کلام و ادب و غیره تألیف کرده است... و عمل او به قیاس هرگز نباید موجب کاسته شدن از ارزش کتابهای وی شود، زیرا اختلاف در مبانی احکام شرعی، هیچگاه نباید عامل

بی اعتنایی نسبت به اندیشهها شود، و فقها از زمان قدیم در اصول پایه مسائل فقهی اختلاف داشتند، از جمله در خبر واحد، استصحاب و بحث مفاهیم اکثراً باهم اختلاف دارند و هر یک نظریه‌ای را ارائه می دهد، با این وصف همه بر اعتبار اقوال اتفاق دارند.» ج ۳ ص ۲۲۱.

سید مرتضی نیز گفته این جنید را نقل می کند و قول او را در اجماع دخالت می دهد، و هرگاه فقها در مسأله‌ای اتفاق کنند و این جنید مخالفت ورزد، سید مرتضی از اتباع قول فقها و مخالفت با نظر او اعتذار می جوید. (به اینک نسب این جنید معلوم است و سید مرتضی معتقد است که خروج معلوم‌النسب لطمه‌ای به اعتبار و حجیت اجماع وارد نمی کند).

و نیز مرحوم محقق در کتاب معتبر و مجتهد جوان و

نواور مرحوم ابن‌ادریس در کتاب سرائر و علامه حلی مختلف‌الشیعه، نظرات و آراء او را ذکر کرده‌اند.

و شهید اول و دوم و ابن‌فهد و صیمری و محقق کرکی، ابراز مخالفت او را در مسائل اجماعی و اتساع دخالت داده‌اند و به قول او استناد نمودند. وقتی شوم در کتاب «مسالك» در مسأله محرومیت زوجه از زمین، بر سید مرتضی اعتراض کرده است که مذهب سید مرتضی مناسبتر اینست که قائل به عدم زوجه مطلقاً شود همانطوری که ابن‌جنید اختیار است.

کوتاه سخن آنکه هیچ مانعی ندارد شیخ مفید مسائل اجتهادی مبتنی بر کتاب و سنت از استادش ابن‌جنید پیروی کرده باشد، و بگوئیم او «فقه اجتهاد» از جایی ادامه داد که ابن‌جنید ختم نموده است. گو تصانیف او به علت عمل به قیاس، در برخی از موارد متذکر شده باشد. ولی سخن مفصل در باره این مجتهد بزرگ ابعاد مختلف و پاسخ از انتقاد، در بحث ادوار اجتهاد اینجانب خواهد آمد.

۴- در مورد مدرسه کوفه باید گفته شود که در زندگانی امام ششم، مدرسه فقهی شیعه از مدینه که دوم بود به کوفه یعنی مدرسه سوم - انتقال یافت. در زمان کوفه مرکز بزرگ اصطکاک اندیشهها بشمار می زیرا اندیشمندان بسیاری از مناطق مختلف رهنسب سامان شده بودند و وجود این عناصر گوناگون علمی، در شکوفایی و پیشرفت این مدرسه نقش بسزایی داشت. لازم به توضیح است که مدرسه اول فقه بمعنای دارالارقم در مکه بود که برنامه درسی آن غیر از بدو درسی مدارس مدینه و کوفه و قم و ری و بغداد و کربلا و نجف بوده است.

